جلسه 18- 1260

**یک‌شنبه - 18/11/۹4**

**أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه في الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.**

بحث راجع به استدلال به صحیحه اولی زراره بود بر استصحاب، اشکال شده بود که این صحیحه اختصاص دارد به استصحاب وضوء.

در جواب از این اشکال وجوهی ذکر شد، رسیدیم به وجه سوم که مبتنی بر دو مقدمه بود:

مقدمه اولی: اینکه فانه علی یقین من وضوئه علت جزاء محذوف هست، یعنی وان لم یستیقن انه نام فلا یجب علیه الوضوء لانه علی یقین من وضوئه ولاینقض الیقین ابدا بالشک، و این تقدیر خلاف اصل هم نیست یعنی خلاف ظاهر هم نیست، چون تقدیری خلاف ظاهر است که قرینه لفظیه در خطاب بر آن نباشد، بلکه اعتماد بشود بر قرائن حالیه، در حالی که در اینجا قرینه لفظیه داریم، خود جواب امام که فرمود لا أی لایجب علیه الوضوء حتی یستیقن انه نام این قرینه بر این مقدر هست که وان لم یستیقن انه نام فلا یجب علیه الوضوء.

و این هم که آقای سیستانی فرموده بودند که باید شک در بقاء وضوء را هم در تقدیر بگیریم و این هم خلاف اصل است، جواب این است که این هم مدلول خود لفظ است، لا حتی یستیقن انه نام والا یعنی و ان لم یستیقن انه نام این یعنی شک در بقاء وضوء و شک در حدوث نوم، این تقدیرها خلاف اصل نیست، پس مقدمه اولی این شد که این فانه علی یقین من وضوئه علة لجزاء المحذوف.

مقدمه ثانیه این بود که علت معمم هست حداقل در مواردی که مطابق است این تقدیر با ارتکاز کما هو المدعی فی المقام.

در جواب از این وجه سوم مطالبی مطرح شده است:

مطلب اول این است که به نظر ما متعین نیست این احتمال که انه علی یقین من وضوئه علت جزاء محذوف باشد، بلکه محتمل است مجموع جمله انه علی یقین من وضوئه ولاینقض الیقین بالشک که متشکل است از یک صغری و یک کبری و قیاس را تشکیل می دهد، خود این مجموع الجملتین جزاء باشد، ان لم یستیقن انه نام فهو علی یقین من حدوث وضوئه والیقین لاینقض بالشک، این کاملا عرفی است، پس متعین نیست این احتمال که این انه علی یقین من وضوئه علت جزاء محذوف باشد.

{سؤال و جواب: وقتی شما بگوئید که اگر یقین نداشتی که خواب رفته ای این قیاس بر تو منطبق است که تو یقین به حدوث وضوءت داری و نباید یقینت را با شک نقض کنی، اگر شک نداشتی در نوم بلکه یقین داشتی به حدوث نوم که دیگر این قیاس بر تو منطبق نبود، انطباق این قیاس که انت علی یقین من حدوث الوضوء ولایجوز ان تنقض الیقین بالشک، انطباق این قیاس بر شما مترتب است بر اینکه شما یقین به حدوث نوم نداشته باشید، اگر یقین به حدوث نوم داشته باشید که این قیاس بر شما منطبق نخواهد بود}.

پس این وجه سوم دیگر درست نمی شود که درمقدمه اولی فرمودند حذف الجزاء و اقیمت اعلة مقامه، چون می گوئیم ممکن است خود همین مجموع الجملتین جزاء باشد، پس این مقدمه اولی مختل می شود.

به نظر ما اشکال اساسی در مقدمه اولی همین است که عرض کردیم، و اشکالات دیگر وارد نیست، که برخی از این اشکالات را که به نظر ما وارد نیست عرض می کنم:

اشکال غیر وارد اول بر مقدمه اولی: در کتاب اضواء و آراء مطلبی دارند که ریشه اش در کلمات محقق اصفهانی هست، و آن این است که گفته اند که انه علی یقین من وضوئه جزاءٌ مترتبٌ علی عدم الیقین بالنوم، مرحوم شیخ و صاحب کفایه چون دیده اند یقین به حدوث وضوء مترتب نیست بر شک در نوم که اگر شک در نوم داشتی شما یقین به حدوث وضوء داری، این جزاء مترتب بر شرط نیست، لذا مجبور شده اند بگویند جزاء محذوف است و این علة الجزاء است، اما در کتاب اضواء و آراء مطرح کرده اند که ما اثبات می کنیم که این جزاء مترتب است بر شرط.

توضیح ذلک: گفته می شود که در صدق نقض یقین به شک ما باید حیث حدوث و بقاء را از متعلق یقین و شک حذف بکنیم، اگر لحاظ کنیم حیث حدوث و بقاء را در متعلق یقین و شک، بگوئیم یقین دارم به حدوث وضوء شک دارم در بقاء وضوء، متعلق یقین و شک متغایر می شود نقض معنا ندارد، ولذا در صدق نقض یقین به شک باید حیث حدوث و بقاء الغاء بشود، بگوید من یقین به وضوء دارم و شک در آن، حیث حدوث و بقاء را لحاظ نکنیم تا بشود موضوع نقض الیقین بالشک، پس انه علی یقین من وضوئه را معنا نکنید انه علی یقین من حدوث وضوئه.

از طرف دیگر عرفا یقین به ارتفاع وضوء یعنی یقین به ارتفاع حالت سابقه مانع هست از اینکه صدق کند من یقین به وضوء دارم، اگر شما یقین پیدا کنی به حدث این عرفا سازگار نیست با اینکه بگوئی من یقین به وضوء دارم، اما اگر شک بکنید در حدث صدق می کند که شما یقین به وضوء دارید، پس صدق یقین به وضوء مترتب است بر عدم الیقین به طرو الحدث، چون شما یقین ندارید به نوم صادق است بگوئید من یقین دارم به وضوء، والا اگر یقین به طرو نوم و حدث داشتید دیگر صادق نبود بگوئید من یقین دارم به وضوء، پس جزاء مترتب است بر شرط، ان لم یستیقن انه نام فانه علی یقین من وضوئه، و این تعبد نیست، بلکه صدق عرفی یقین به وضوء متوقف است بر عدم یقین به طرو حدث، و بعد امام فرموده است که یقین به وضوء را با شک در ارتفاع وضوء نقض نکن.

ایشان با این بیان مقدمه اولی را از شیخ و صاحب کفایه گرفتند، چون ثابت کردند که جزاء خود انه علی یقین من وضوئه است بمعناه الإخباری، و این مترتب است بر عدم یقین به نوم.

اقول: انصاف این است که این فرمایش ناتمام است:

اولا: ما برخلاف آنچه که این بزرگان وفاقا لمحقق الاصفهانی می گویند برای صدق نقض یقین به شک باید حیث حدوث و بقاء را الغاء کنیم و نادیده بگیریم، ما معتقدیم نخیر به هیچ وجه ما نیازی به نادیده گرفتن حیث حدوث وبقاء ما نداریم، می توانیم بگوئیم من یقین دارم به اینکه یک ساعت پیش وضوء داشتم، شک دارم الآن که وضوئم باطل شده است یا نشده است، آیا یقینم را با این شک به هم بزنم و نقض بکنم عملا؟ امام می فرماید نخیر، جائز نیست یقین را به وضوء عملا نقض کنی با شک در بقاء وضوء و ارتفاع آن، بله یک وقت متعلق یقین و شک دو شئ متغایر بالذات هستند بله عرفی نیست بگویند یقین به وجود زید را با شک در وجود عمرو نقض نکنید، اما وقتی حیث حدوث و بقاءِ شئ واحد بود کاملا عرفی است برای اینکه بخواهند بگویند هنوز هم باید آثار یقین را بار کنی هنوز هم باید بناء بگذاری که تو وضوء داری، بگویند شما یقین داری که یک ساعت پیش وضوء داشتی شک داری وضوئت باطل شده یا نه یقینت را با این شک نقض نکن، این اشکالی ندارد.

شاهدش این است که شما انقضه بیقین آخر را چه می گوئید؟ انقضه بیقین آخر خوب می گوئید یقین به وضوء یک ساعت قبل را با یقین به عدم وضوء الآن نقض کن، حیث حدوث و بقاء را لحاظ می کنید، می گوئید یقین به وضوء را با یقین به بطلان وضوء نقض کن، و این یک بحث عرفی است، الآن شما می گوئید من یقین دارم که به زید خسارت مالی زدم مثلا شیشه زید را شکاندم، شک دارم که اداء کردم خسارت را به او، می گویند شما یقین داری که به زید بدهکار بودی شک داری که از بدهی زید خلاص شدی یا نه، یقینت را با این شک نقض نکن و به هم نزن یعنی الآن هم بنا بگذار که بدهکاری به زید، این عرفی هست.

ثانیا: آقا اگر حیث حدوث را در متعلق یقین نادیده بگیرید باید بگوئید کان علی یقین من وضوئه، نه هو علی یقین من وضوئه، باید بگوئید آقا من یک ساعت پیش یقین داشتم به وضوء، حیث حدوث را از متعلق یقین که حذف می کنید و لحاظ نمی کنید دیگر نمی توانید بگوئید من یقین دارم به وضوء، اسن دروغ است، و اصلا تهافت عرفی است که بگوئید یقین دارم به وضوء شک دارم در وضوء، این تهافت است، باید بگوئید یقین داشتم یک ساعت قبل به وضوء و الآن شک دارم در وضوء، وقتی که اینجوری می گوئید در یقین به ارتفاع حالت سابقه هم این صحیح است، کسی که یقین دارد که وضوئش باطل شده است صحیح است که بگوید یک ساعت پیش یقین داشتم به وضوء الآن یقین دارم به بطلان و ارتفاع وضوء، ولذا امام فرمود انقض الیقین بالوضوء بیقین آخر، صاحب کتاب اضواء و آراء چطور توجیه می کنند این انقض الیقین بیقین آخر را؟ ایشان که گفت یقین به طرو حدث مانع از صدق یقین به وضوء است، شما حیث حدوث را از متعلق یقین وقتی حذف بکنی و لحاظ نکنی مجبوری بگوئی کنتُ علی یقین من الوضوء، و در صحیحه ثانیه زراره اینجور کرد کنتَ علی یقین من طهارتک فشککت، و الا تهافت است بگویم من یقین دارم به وضوء من شک دارم در وضوء، باید بگوئی من یقین داشتم یک ساعت پیش به وضوء الآن شک دارم در وضوء، این را که بگوئی در یقین به طرو حدث و ارتفاع وضوء هم صدق می کند، من یک ساعت پیش یقین داشتم به وضوء و الآن یقین دارم به ارتفاع وضوء.

پس هیچ فرق بین شک در بقاء یا یقین به عدم بقاء نیست در اینکه اگر بگوئید یقین به حدوث وضوء الآن یقین دارید به حدوث وضوء چه شک داشته باشید در بقاء چه علم داشته باشید به عدم بقاء، اگر حدوث را الغاء کنید باید بگوئید کنت علی یقین بالوضوء و اشک الآن فی الوضوء خوب می توانید بگوئید و اتیقن الآن بعدم الوضوء، فرقی نمی کند.

ولذا درست فرموده مرحوم شیخ که این انه علی یقین من وضوئه مترتب نیست بر شک در نوم، چه بگوئید فانه کان علی یقین من وضوئه که حیث حدوث را در متعلق یقین نادیده بگیرید، و چه بگوئید الآن علی یقین من حدوث وضوئه حیث حدوث را لحاظ کنید، که به نظر ما هیچ مشکلی ندارد لحاظ حیث حدوث و مانع از صدق نقض یقین به شک و یا نقض یقین به یقین نخواهد بود.

اشکال غیر وارد دوم برای ابطال مقدمه اولی: اشکالی است که حضرت امام قدس سره مطرح کرده اند، ولو ایشان در نهایت مخالف نیستند با تعمیم استصحاب بر اساس صحیحه اولی زراره، ولی فرموده اند که چه اصراری دارید جناب شیخ و جناب صاحب کفایه که بگوئید جزاء مقدر این است که فانه لایجب علیه الوضوء، نخیر این خلاف ظاهر است.

لعل اقرب الاحتمالات این باشد که بگوئید و الا به معنای وان لم یستیقن انه نام نیست، شما و دیگران و الا را می زنید به و ان لم یستیقن انه نام، بعد می گوئید خوب جزاء مقدرش این است که وان لم یستیقن انه نام فلایجب علیه الوضوء، و این انه علی یقین من وضوئه علت جزاء محذوف است، نخیر، الا می گوید اگر نباشد این حرف ما که گفتیم لا یجب علیه الضوء، ما گفتیم ان حرّک فی جنبه شئ و هو لم یعلم به لایجب علیه الوضوء حتی یستیقن انه نام، والا یعنی اگر نبود این سخن ما، یعنی اگر بر این شخص شاک در نوم وضوء واجب باشد انه علی یقین من وضوئه ولا نیقض الیقین بالشک ابدا، این نشان می دهد که یک جزاء دیگری مقدر است، و آن جزاء مقدر این است که می گوید اگر نباشد این سخن ما که گفتیم لایجب علیه الوضوء یعنی اگر وضوء واجب باشد بر این شخص شاک در نوم لازم می آید نقض یقین به شک، ان وجب علیه الوضوء لزم نقض الیقین بالشک، این لزم نقض الیقین بالشک را حذف کرده اند بجایش این تعبیر را بکار برده اند گفته اند فانه علی یقین من وضوئه و لاینقض الیقین بالشک، این قرینه است بر اینکه آن جزاء مقدر این نیست که شمای شیخ و صاحب کفایه فرموده اید، جزاء مقدر چیز دیگری است، والا یعنی وان لم یکن ما ذکرناه من عدم وجوب الوضوء علیه، یعنی و ان وجب علیه الوضوء لزم نقض الیقین بالشک.

اقول: این دقت نظر ایشان را می رساند، اما افراد دقیق النظر گاهی ظهور از جلو چشمشان مخفی می ماند، انصافا این فرمایش خلاف ظاهر است، برای اینکه من یک عبارتی به شما بگویم ببینید این عرفی است: من کان علی وضوء فشک انه نام فان وجب علیه الوضوء فانه علی یقین من وضوئه و لاینقض الیقین بالشک، کسی که بعد از وضوء شک کرد در خواب اگر وضوء بر او واجب باشد او یقین به وضوئش دارد و نباید یقینش را به شک نقض کند، آیا این عرفی است؟ آیا عرفی است که تالی فاسد وجوب وضوء را بر این شک شاکِ در نوم نهی او از نقض یقین به شک قرار بدهیم؟ تالی فاسد وجوب وضوء بر این شخص لزوم نقض یقین به شک ست نه نهی این مکلف از نقض یقین به شک، وقتی شما تالی فاسد ذکر می کنید برای وجوب وضوء بر شاک در نوم بعد ان توضأ تالی فاسدش این است که آقا لازم می آید نقض یقین به شک، نه اینکه بگوئید اگر وضوء بر این شخص واجب باشد او یقین دارد به وضوئش و جائز نیست که او نقض یقین به شک بکند، حرمت نقض یقین به شک که تالی فاسد وجب علیه الوضوء نیست، تالی فاسد وجوب وضوء این است که یلزم منه نقض الیقین بالشک خارجا، نه حرمت نقض یقین به شک، باید مقدر با قرینه تناسب داشته باشد، قرینه وقتی این بود که یحرم علیه نقض الیقین بالشک، مقدر شما تحقق نقض یقین به شک است خارجا، شما وقتی می خواهید بگوئید که از وجوب وضوء یک تالی فاسدی لازم می آید در مورد این شاک در وضوء، تالی فاسد این است که نقض یقین به شک لازم می آید، خوب حرف خوبی است، تالی فاسدِ حکم شماست، تالی فاسد حکم شما به وجوب وضوء بر این شاک لزوم نقض یقین به شک است، بیائید بجای لزوم نقض یقین به شک حرمت تکلیفیه نقض یقین به شک را مطرح کنید، مگر تالی فاسدش حرمت نقض یقین به شک بود، تالی فاسدش لزوم تحقق نقض یقین به شک بود در خارج.

واساسا غیر از این اشکال عرف و الا را می زند به آن جمله اخیره، زراره می گوید ان حرّک فی جنبه شئ و هو لم یعلم به، امام فرمود لا یجب علیه الوضوء، لا حتی یستیقن انه نام حتی یجئ من ذلک امر بیّن، والا، به عرف بگوئی والا می گوید یعنی و ان لم یستیقن انه نام فانه علی یقین من وضوئه ولاینقض الیقین ابدا بالشک.

ولذا به نظر می آید این فرمایش عرفی نباشد.

اشکال غیر وارد سوم بر مقدمه اولی: اشکال آقای سیستانی بود، ایشان فرمود که ما جزاء را برای چی مقدر بگیریم، تقدیر خلاف اصل است، فانه علی یقین من وضوئه خودش جزاء است، منتهی انشاء است نه إخبار، إخبار نیست تا بگوئید لا یترتب علی الشرط.

آقای سیستانی ابتدا در مقام دفاع از نظریه منسوب به مرحوم نائینی در فوائد الاصول که گفته اند فانه علی یقین من وضوئه انشاء طلب است، انشاء طلبِ بناء عملی بر یقین به وضوء، اول در مقام دفاع از این نظر بر می آید، بعد می فرماید به نظر ما این نظر محقق نائینی هم چون مستلزم تکرار است خلاف ظاهر است، بعد خود ایشان می گویند آنچه عرفی است از این جمله فهمیده شود انشاء بقاء یقین است.

اما چه جور اول ایشان در مقام دفاع از محقق نائینی بر می آید؟ می فرماید اشکال آقای خوئی که فرمود جمله اسمیه که طلب بشود در او ایجاد محمول، انت معید صلاتک أی أعِد، این معهود نیست، بعد هم فرمود که حالا برفرض در انه علی یقین من وضوئه قبول کنیم که طلب محمول شده، اما طلب محمول یعنی طلب ایجاد یقین، نه طلب بناء عملی بر یقین، اینکه دیگر فهمیده نمی شود که.

آقای سیستانی فرموده اند بستگی دارد چه جوری در تقدیر بگیریم آن ظرف مقدر را در این جمله هایی که خبرش جار و مجرور است، بستگی دارد اسم در تقدیر بگیریم یا فعل، فعل هم چه فعلی بگیرید، چه لزومی دارد که شما اسم در تقدیر بگیرید که انه کائن علی یقین من وضوئه تا بعد بگوئید جمله اسمیه که استعمال نمی شود در طلب محمول، خوب فعل در تقدیر بگیرید، انه یکون.

{سؤال و جواب: نه آنکه اشکال ندارد که انت تعید صبلالتک یا هو یعید صلاةه، او را که آقای خوئی منکر نیست، مراد آقای خوئی از جمله اسمیه آن جمله ای است که محمولش اسم است و ما می خواهیم بگوئیم ایجاد کن آن محمول را، مثل زید قائم می خواهیم بگوئیم زید یجب ان یقوم، و الا زید یقوم آنکه اشکال ندارد از نظر آقای خوئی، این نقضهایی هم که به آقای خوئی می کنند وارد نیست ها، یکی می گوید آقای خوئی این جمله لارفث و لافسوق و لاجدال فی الحج جمله اسمیه است در مقام نهی، آقای خوئی که اینها را نمی گوید، آقای خوئی می گوید جمله ای که محمولش اسم است و می خواهید طلب کنید ایجاد آن محمول را، این استعمال معهودی نیست، این را می گوید، یعنی بگوئید زید قائم أی یجب ان یقوم، می گوید این معهود نیست، راست هم می گوید، معهود نیست، نمی گویم غلط است، غلط نیست مثال پیدا کردیم که صحیح باشد: انا مسافر غدا و انت معی فی السفر، ولی معهود نیست، نقض نمی شود به لارفث و لافسوق و لاجدال فی الحج، خوب این نفی جنس است، نفی جنس به غرض زجر از آن استعمال می شود، یا یکی نقض می کند به المؤمنون عند شروطهم که جمله اسمیه است در مقام طلب وفاء به شرط، آقا آن المؤمنون عند شروطهم کنایه است می خواهد بگوید مؤمن وفاء می کند به شرطش، یعنی کسی که وفاء به شرطش نکند مؤمن نیست، مثل اینکه بگوئیم المؤمن صادق الوعد، این استعمال نشده در طلب صادق الوعد بودن، می گوید مؤمن صادق الوعد است پس کسی که صادق الوعد نیست پس مؤمن نیست، و آدم هم که باید مؤمن باشد، آن ربطی ندارد به فرمایش آقای خوئی}.

اینی که آقای سیستانی فرموده این است که می فرماید فانه علی یقین من وضوئه خبر جار و مجرور است ظرف مقدر می خواهد، خوب چرا ظرف مقدرش را اسم می گیرید بلکه بگوئید انه یکون علی یقین من وضوئه، حالا که این را قبول کردید می گوئیم برای اینکه اشکال دومتان هم پیش نیاید بگوئید انه یبنی علی یقینه، دیگر مشکل حل می شود.

بله اشکال به نائینی این است که مبنای شما هم مستلزم تکرار است، چون شما می گوئید فانه یجب ان یبنی علی یقینه بالوضوء، خوب ولاینقض الیقین ابدا بالشک تکرار همین است دیگر، آن هم می گوید که بناء عملی بگذار بر یقین، این هم که دارد می گوید یجب ان یبنی علی الیقین.

پس اشکالش استلزام تکرار است نه اینهایی که آقای خوئی فرموده است.

اقول: به نظر ما این فرمایشات درست نیست:

اولا: ما در بحث الفاظ گفته ایم اصل این مبنا که جار ومجرور که خبر واقع می شود متعلق به ظرف مقدر است این مبنای درستی نیست، زید فی الدار معنایش این نیست که زید کائن فی الدار، به تعبیر حضرت امام قدس سره اصلا این جمله جمله و قضیه حملیه نیست، شاهدش این است که ترجمه می کنید که زید در خانه است، نمی گوئید که زید در خانه هست، زید فی الدار می شود زید در خانه است، است یعنی معنای حرفی، یعنی همان معنای حرفی که در زید قائم هم می گوئید زید قائم است، اگر کائن در تقدیر بگیرید باید بگوئید زید در خانه هست، در حالی که می گویند زید در خانه است، هست کون محمولی است معنای اسمی است، است معنای حرفی است، اصلا وجدان عرفیمان را که نباید نادیده بگیریم، اصلا ما کی از معنای زید فی الدار کائنٌ مقدر می فهیمیم؟ اینها چیزهایی است که نحاة و صرفیین گفته اند بقیه هم تکرار کرده اند، مگر هر چه بقیه گفته اند ما هم باید قبول کنیم، این زید فی الدار یا انه علی یقین من وضوئه اصلا قضیه حملیه نیست که، این انه کان علی یقین من وضوئه مشتمل بر نسبت استعلائیه تامه است، یعنی حکم می کنیم به استعلاء این شخص بر یقین.

وانگهی برفرض هم تقدیر بگیریم دست ما نیست که هر چیزی در تقدیر بگیریم، بلکه عرف باید در تقدیر بگیرد، کی عرف در انه علی یقین من وضوئه یکون در تقدیر می گیرد به نحو فعل مضارع که می خواهد دلالت بر امر کند، بعدش هم تازه ما جرأت کنیم بگوئیم یکون نگوئید بگوئید یبنی، اینها که دل به خواه ما نیست، چک سفید به ما نداده اند که هر چه خواستیم در آن بنویسیم، ولذا این فرمایش درست نیست، انشاء الله بقیه مطالب فردا.